

جرم‌شناسی خشونت خانگی و همسرکشی در سیستان و بلوچستان

شهلا معظمی

چکیده: تحقیق درباره مسئله خشونت‌های خانوادگی، به‌ویژه همسرکشی، از پژوهش‌هایی است که با در نظر گرفتن تنوع ویژگی‌های فرهنگی / اجتماعی، اقتصادی / سیاسی استان‌های کشور انجام شده است. در این مقاله یافته‌های حاصل از بررسی این موضوع در استان سیستان و بلوچستان ارائه می‌شود. پدیده خشونت - اعم از خشونت اجتماعی و خانگی - که در تمامی جوامع امری رایج محسوب می‌شود، در سیستان و بلوچستان نیز با توجه به وضعیت جغرافیایی خاص این استان، زندگی قبیله‌ای، سنتی و شرایط فرهنگی و فقر شدید، ارقام قابل توجهی گزارش می‌شود. ولی آمار قتل همسران در این استان، پایین‌تر از سایر استان‌های کشور است. خشونت علیه زنان، یکی از مشکلات عمیق اجتماعی است که از درون نظام مردسالار حاکم بر روابط خانوادگی و اجتماعی برمی‌خیزد. یافته‌های این پژوهش، وجود رابطه میان خشونت شوهران با میزان تحصیلات، سابقه خشونت در خانواده و اعتیاد را تأیید می‌کند. زنان این استان با وجود نارضایتی از زندگی مشترک خود، به دلیل وابستگی اقتصادی به شوهر، ترس از دادن فرزندان و رعایت آداب و رسوم فرهنگی و سنتی، به زندگی با همسر آزارگر خود ادامه می‌دهند. همچنین بسیاری از زنان خشونت‌دیده به دلیل آگاهی از واکنش‌های مردسالارانه، از شکایت به مراجع قضایی و انتظامی خودداری می‌کنند.

واژه‌های کلیدی: پدرسالار، خشونت، سنت، سیستان و بلوچستان، همسرکشی

مقدمه

اگر مردان این تفکر را که پرخاشگری، روشی مشروع برای اجبار اجتماعی و منبع کسب موقعیت است کنار می‌گذاشتند، بخشی از مشکلات اجتماعی، از خشونت خانگی گرفته تا تروریسم و تعارضات

بین‌المللی تحت کنترل درمی‌آمد (سیگل^۱ و سنا^۲، ۲۰۰۰: ۲۵۰).

در میان انواع خشونت‌ها اعم از خانوادگی، اجتماعی و دولتی، خشونت‌های خانوادگی یک آسیب جدی اجتماعی است که با وجود پیشرفت‌های فرهنگی و فکری همچنان در جامعه خودنمایی می‌کند. خشونت خانوادگی، خشونتی است که در محیط خصوصی به وقوع می‌پیوندد و عموماً در میان افرادی رخ می‌دهد که به سبب صمیمیت، ارتباط خونی یا قانونی، به یکدیگر پیوند خورده‌اند. و بیشترین میزان آن علیه زنان و کودکان اعمال می‌شود. این واقعیت که زنان، آسیب‌دیده خشونت مردان هستند، تا دهه هفتاد پوشیده مانده بود (ابوت و والاس، ۱۳۸۰: ۲۳۹). خشونت در سطوح مختلف فرهنگی رخ می‌دهد و به طبقه خاصی اختصاص ندارد. اعمال این خشونت‌ها، افزون بر ایجاد عوارض جسمی و روحی و هزینه‌های درمانی و اجتماعی، پیامدهای جبران‌ناپذیری همچون افزایش موارد فرار از خانه، افزایش میزان خودکشی و خودسوزی زنان، همسرکشی و بیماری‌های روحی روانی چون افسردگی را به دنبال دارد. بر مبنای دیدگاه استانکر، زن بودن عبارت است از آنکه هر لحظه احتمال دارد زن از نظر جنسی یا جسمانی مورد یورش مردان قرار گیرد. استانکر خشونت را یک تجربه معمولی برای زنان می‌داند (مویر^۳، ۲۰۰۲: ۲۵۳).

با وجود پیامدهای نامطلوب خشونت علیه زنان، هنوز این پدیده در اکثر کشورها از جمله کشور ما به عنوان یک معضل شناخته نمی‌شود و نه تنها تعریفی عملیاتی از سوء رفتار یا خشونت علیه زن یا همسر وجود ندارد - که این امر غفلت و پنهان‌کاری از این پدیده مهم را افزایش می‌دهد - بلکه گاهی خشونت علیه زن به عنوان رفتاری هماهنگ با شرایط فرهنگی، امری پسندیده و شایسته تلقی می‌شود.

اگرچه پدیده خشونت علیه زنان در تمامی جوامع امری شایع است اما هرچه جوامع فقیرتر، سنتی‌تر و از نظر فرهنگی در سطحی پایین‌تر باشند، فراوانی و شدت خشونت علیه زنان بیشتر و پیامدهای آن نیز افزون‌تر می‌شود. از این رو در استان سیستان و بلوچستان با توجه به فرهنگ سنتی و باور مالکیت مرد بر زن، پایین بودن سطح سواد، ازدواج در سنین کم، تعدد زوجات، ازدواج‌های زودهنگام و فامیلی، قبح جدایی و طلاق و ... به نظر می‌رسد خشونت علیه زنان بسیار فراوان‌تر و شایع‌تر از آن است که پنداشته می‌شود، چنانکه خشونت مرد علیه همسر یا پدر و برادر علیه دختر و خواهر، گاهی امری پسندیده و لازم شمرده می‌شود (زهروی، ۱۳۷۹). طبیعی است در جامعه‌ای که خشونت مورد اغماض قرار می‌گیرد، قربانیان خشونت نیز اعمال خشونت بر خود را می‌پذیرند یا متهم به ایجاد زمینه مناسب برای اعمال خشونت می‌شوند. همه کسانی که مورد خشونت قرار می‌گیرند مقصرانی بالقوه به حساب می‌آیند و به این ترتیب، مردان، زنان و کودکان باور می‌کنند که خشونت می‌تواند به عنوان وسیله‌ای مؤثر در خانه و اجتماع مورد استفاده قرار گیرد و اگر زمینه‌ای فراهم شد همه می‌توانند اعمال خشونت کنند.

1. Siegel
2. Senna
3. Moyer

رفتار خشونت‌آمیز و اصرار به تداوم آن، گاه سبب برانگیختن خشمی می‌شود که بازتاب آن به صورت آزار جسمی شدید تجلی می‌یابد. گاه در زندگی روزمره زناشویی ممکن است مواردی پیش آید که فردی عادی و آرام در بحث بر سر موضوعی بی‌اهمیت، چنان تحریک و برانگیخته شود که با حرکتی خشونت‌آمیز، ناخواسته موجب قتل همسر خود شود (آشوری و معظمی، ۱۳۸۰). علل گوناگون فکری، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی از جمله فقر فرهنگی و مادی، اعتیاد، اجبار دختر به ازدواج، فاصله سنی زیاد زن با شوهر، نابسامانی‌های زندگی جنسی، وجود شخص ثالث و خیانت همسر یا عوامل دیگر ممکن است موجب رفتارهای پرخاشگرانه علیه زن یا شوهر باشد به نحوی که به فاجعه قتل یکی از همسران (زن یا مرد) بینجامد (آشوری و معظمی، ۱۳۸۰).

این مقاله به دنبال یافتن پاسخی برای رفتارهای خشونت‌آمیز در محیط خانواده در استان سیستان و بلوچستان است و پرسش‌های اساسی آن عبارت‌اند از:

- چه رابطه‌ای بین خشونت علیه زنان و سابقه خشونت در خانواده وجود دارد؟
- چرا زنان آسیب‌دیده با وجود نارضایتی از زندگی مشترک خود، به زندگی با همسر آزارگر خویش ادامه می‌دهند؟
- آداب و رسوم قبیله‌ای و سنتی چه ارتباطی با میزان اعمال خشونت علیه زنان دارد؟

خشونت و پرخاشگری

خشونت و پرخاشگری از آسیب یا صدمه‌ای جزئی در تمامی ابعاد اجتماعی انسان تا نابودی او در حدی گسترده، مسئله‌ای است که ذهن هر انسانی را به خود مشغول می‌دارد. برخی در برخورد با عوامل خشونت‌آمیز شگفت‌زده می‌شوند و پاسخی برای چرایی آن نمی‌یابند اما برای افراد بیشمار، خشونت امری عادی، روزمره و جزئی از زندگی آنهاست. البته شاید لحظاتی نیز این پرسش برای آنها مطرح شود که ریشه خشونت و ستمگری در چیست؟

استور^۱، روانپزشک معاصر، معتقد است ریشه‌های عمیق پرخاشگری در طبیعت بشر قرار دارد و برای صیانت نفس و اثبات هویت شخصی ضروری است، چنانکه بین اشکال عمومی مثبت و منفی پرخاشگری، نوعی پیوستگی وجود دارد (۱۳۸۲). به عقیده کاپلان^۲ خشونت زمانی روی می‌دهد که تعادل بین فشارها و مهار درونی درهم می‌شکند (کاپلان و سادوک، ۱۳۷۸: ۲۷۲).

پرسکات^۳ می‌گوید: منشأ خشونت، محرومیت از لذت است. تحریک دستگاه‌های عصبی مربوط به لذت، خود به خود مانع از کار دستگاه‌های عصبی مرتبط با خشونت می‌شود، درست مثل الاکلنگ، به

1. Storr
2. Caplan
3. Perscat

همین دلیل بجه‌هایی که مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند یا کتک می‌خورند، در بزرگسالی اغلب به افرادی پرخاشگر و ستیزه‌جو تبدیل می‌شوند (رفیعی، ۱۳۷۳: ۱۷).

در قانون تعریفی از خشونت ارائه نشده و تنها کلماتی مانند ضرب و جرح به کار برده شده است. در روان‌شناسی نیز تعریفی از خشونت نشده، ولی پرخاشگری به معانی مختلفی به کار برده شده است. برخی پرخاشگری را حمله ناگهانی تحریک‌نشده به منظور ایجاد آسیب بدنی می‌دانند و برخی دیگر، هر شکل از کوشش فعال را پرخاشگری تعبیر می‌کنند.

در قطعنامه «رفع خشونت علیه زنان» مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۹۳ در تعریف خشونت آمده است: «هرگونه رفتار خشونت‌آمیزی که براساس جنسیت انجام شود و نتیجه حتمی یا احتمالی آن، آزار جنسی، جسمی یا روانی زنان یا آسیب دیدن آنان باشد که این رفتارها شامل تهدید به اعمالی از قبیل زورگویی یا محدود کردن خودسرانه دیگران از آزادی - چه در عرصه عمومی و چه در عرصه خصوصی - است» (رئیس سرشنیزی، ۱۳۸۱: ۶۶-۴۵).

اعمال خشونت چه از سوی زن و چه از سوی مرد، گرچه امری غیراخلاقی محسوب می‌شود اما اگر برای مردان عاملی برای نشان دادن اقتدار و تثبیت موقعیت آنان است برای زنان چنین تعریفی را در بر ندارد و حتی مورد حمایت هم قرار نمی‌گیرد.

چارچوب نظری

ضرب و شتم زنان و کودکان از اشکال پریشان‌کننده و ترسناک خشونت است. تلاش برای شناخت علل بروز خشونت در خانواده، به پیدایش طیف وسیعی از نظریات مختلف منجر شده است، از نظریه‌هایی که در آنها خشونت به صورت ملایم و شاید تا حدودی «ضروری» برای انسجام خانواده در نظر گرفته می‌شود تا دیدگاه‌هایی رادیکال و میانه‌رو که بر مضرات خشونت و ارتباط آن با ساختار جامعه «خشن» امروزی تأکید دارند. بنابراین نظریه‌های مربوط به خشونت، از یکدستی و مشابهت برخوردار نیستند.

از دید بعضی نظریه‌پردازان زیستی/ اجتماعی، زنان و مردان با توجه به آسیب‌پذیری‌های زیست‌شناختی خود - با در نظر گرفتن اینکه مردان فطرتاً گرایش بیشتری به پرخاشگری دارند - با یکدیگر متفاوت هستند. بعضی روان‌شناسان اظهار داشته‌اند که تفاوت‌های جنسیتی در پرخاشگری، بسیار زود و پیش از آنکه جامعه‌پذیری بتواند بر رفتار تأثیر بگذارد، بروز می‌یابند. به نظر می‌رسد در همه جوامع انسانی، مردان پرخاشگرترند و داده‌هایی نیز برای تأیید این نظر در دست است. تفاوت‌های جنسیتی در پرخاشگری، حتی می‌تواند در پستانداران غیرانسان هم یافت شود (سیگل و سنا، ۲۰۰۰: ۲۵۶).

نظریه نظارت اجتماعی

با مروری بر نظریه‌های جامعه‌شناختی، دیدگاه نظارت اجتماعی، از نظریه‌هایی است که در زمینه خشونت

در خانواده می‌تواند کاربرد داشته باشد. نظریه نظارت اجتماعی بر وجود جرم و رفتار خشونت‌آمیز در انسان به دلیل انگیزه‌های درونی یا به سبب عوامل محیطی تأکید دارد. یکی از اصول مورد توجه در این نظریه این است که افراد برای رسیدن به یک هدف، یا دستیابی به اقتدار در برابر دیگران، به استفاده از زور و قدرت تمایل دارند. اصل دوم این است که نظارت اجتماعی، به مثابه مانعی بر سر راه اقتدار و اعمال خشونت قرار می‌گیرد و از آنجا که انسان بدون وجود محدودیت‌های اجتماعی، به انجام جرم و جنایت و رفتار نابهنجار تمایل دارد، جامعه باید سازوکار (مکانیسم) نظارت بر آنها را ایجاد کند.

گلز^۱ در مورد انطباق این نظریه در خانواده سؤال می‌کند که چرا مردان همسران خود را کتک می‌زنند؟ (گلز و اشتراوس^۲، ۱۹۸۸). پاسخ ساده این است که چون این عمل مجاز است. در خانواده با غیبت نهادهای نظارتی دولتی روبه‌رو هستیم، اما گذشته از آن، نگرشی در خانواده وجود دارد که براساس آن تقسیم قدرت برحسب جنس است. به عبارت دیگر، خانواده، مکانی خصوصی است که در آن، نابرابری میان زن و مرد مورد پذیرش است. نبود نهادهای کنترلی و وجود این نگرش، بروز خشونت در خانواده را تسهیل می‌کند.

به سبب خصوصی بودن خانواده، خشونت خانوادگی به جامعه اعلام نمی‌شود و به این ترتیب امکان نظارت بر آن از طرف سازمان‌های دولتی (نیروی انتظامی و دادگاه) پیش نمی‌آید. گلز و اشتراوس این موضوع را این چنین بیان کرده‌اند: همزمان با بالا رفتن دیوارهای یک خانه و جدا شدن آن از سایر خانه‌ها، کتک زدن هم شروع می‌شود (۱۹۸۸: ۲۸).

در محدوده خصوصی خانه، نگرش‌های اجتماعی به خشونت، حقوق و وظایف زن و شوهر نسبت به یکدیگر و والدین نسبت به فرزندان رنگ می‌بازد و امکان نظارت اجتماعی از جامعه گرفته می‌شود. در نتیجه، نگرشی در خانواده به‌وجود می‌آید که در آن، مرد قدرت اجرایی مشروع به دست می‌آورد و زنان و کودکان سبب تحریک او به رفتار خشونت‌آمیز می‌شوند.

نظریه یادگیری اجتماعی

براساس نظریه یادگیری اجتماعی، ریشه‌های پرخاشگری حدود متغیری دارد، از تجربیات گذشته پرخاشگر گرفته تا یادگیری و انواع گوناگونی از عوامل موقعیت خارجی، به این ترتیب که اشخاص وقتی در خانواده‌های خشن رشد می‌کنند، خشونت را فرا می‌گیرند. مشاهده شده که اغلب، خشونت از نسلی به نسل دیگر نیز منتقل شده است. اگرچه همه کودکانی که در خانواده‌های خشن هستند در بزرگسالی لزوماً رفتارهای خشونت‌آمیز از خود نشان نمی‌دهند اما وجود تاریخچه خشونت در خانواده، خطر وقوع آن را در بزرگسالی افزایش می‌دهد (نازپرور، ۱۳۸۱: ۴۳-۲۵).

خشونت و مردسالاری

برخی الگوهای نظری، به دنبال استفاده از حوزه‌های فمینیسم رادیکال و مارکسیسم برای تبیین خشونت مردان علیه زنان هستند. رادیکال‌ها بر این مسئله پافشاری می‌کنند که ستم‌دگی زنان امری بنیادی و ساختاری است. جاگار^۱، روتنبورگ^۲ و والبی^۳ خاطر نشان می‌کنند که مبنای این ستم‌دگی، تصاحب یا کنترل بدن زنان است و همین مسئله موجب بروز خشونت علیه زنان می‌شود (مویر، ۲۰۰۲: ۲۵۲).

فمینیست‌های رادیکال معتقدند خشونت علیه زنان به هر شکل که صورت گیرد، فراگیر و عام و محصول فرهنگ مردسالار است که در آن، مردان هم بر نهادهای اجتماعی و هم بر تن زنان کنترل دارند. میلِت^۴ اظهار داشته که خشونت، سازوکار اصلی حفظ روابط قدرت نابرابر در سیاست تن است (هام و گمبل، ۱۳۸۲: ۴۵۶).

به نظر میشل فوکو، جنسیت منظومه‌ای اتفاقی از گفته‌ها، رفتارها و مضامینی است که در عصر حاضر آدمیان را در چنبرهٔ مناسبات قدرت و گفتمان قرار می‌دهد. به‌دیگر سخن، جنسیت عبارت است از راهبردی در جهت اداره، تولید و نظارت بر اندام آدمیان و مناسبات اجتماعی آنان، و به دیگر سخن، در فرهنگ مدرن، جنسیت به صورت اهرمی برای چیرگی بر وجود انسان‌ها به کار می‌رود (فوکو، ۱۳۷۸: ۱۶۳).

برخی فمینیست‌های رادیکال تلاش می‌کنند که مسئلهٔ خشونت مردانه را به ویژگی ذاتی مردان پیوند بزنند زیرا اعتقاد دارند که خشونت و پرخاشگری جزء ذات مردان است و در واقع ریشهٔ مردسالاری یا پدرسالاری را در تفاوت‌های زیستی ذاتی میان مردان و زنان تلقی می‌کنند (ولد و همکاران، ۱۳۸۰: ۳۷۹).

به این ترتیب فمینیست‌های رادیکال، مشکل کتک زدن همسر را نیز در نظام خانوادگی مردسالار می‌بینند (ابوت و والاس، ۱۳۸۰: ۲۴۰). در خانواده‌های مردسالار اقتدار شوهر بر زن به پدید آمدن نوع ویژه‌ای از مناسبات قدرت و در نتیجه جایگاهی فرودست برای همسر منجر می‌شود. افزون بر آن، فمینیست‌ها، به دنبال پاسخگویی به این پرسش نیز بوده‌اند که چرا زنان با وجود آنکه متحمل خشونت و کتک خوردن از جانب مردان می‌شوند، آنان را ترک نمی‌کنند یا به دشواری این کار را انجام می‌دهند. به نظر اسمیتس^۵، جوامع سرمایه‌داری از طریق پدرسالاری و تعارض طبقاتی مشخص می‌شوند. جامعهٔ سرمایه‌داری کارگر را کنترل می‌کند و مردان نیز زنان را از نظر اقتصادی و زیستی کنترل می‌کنند (سیگل و سنا، ۲۰۰۰: ۲۶۴).

عوامل متعدد اقتصادی، اجتماعی و قانونی موجب می‌شود که زنان نتوانند به راحتی مرد خشن را ترک کنند. از نظر اقتصادی، زن معمولاً برای یافتن مسکن و تأمین هزینه‌های خود و فرزندانش دچار

-
1. Jaggar
 2. Rothenburg
 3. Walby
 4. Millet
 5. Smitz

مشکل می‌شود و در بسیاری از مواقع هم که زنان اقدام به ترک مردان خود کرده‌اند، به همین دلیل، دوباره ناگزیر به بازگشت شده‌اند که همین مسئله نیز موجب تشدید خشونت مرد علیه زن شده است. از جنبه اجتماعی نیز، زنانی که مورد ضرب و شتم همسران خود قرار می‌گیرند، خود را سرزنش می‌کنند و به دشواری می‌توانند شکست در زندگی زناشویی خود را بپذیرند (ابوت و والاس، ۱۳۸۰: ۲۴۱). از سوی دیگر، قوانین نیز مردسالارانه‌اند و در چنین مواقعی از زنان حمایت نمی‌کنند، حتی پلیس نیز در برخورد با این موارد آن را موضوعی شخصی و خانوادگی تلقی می‌کند و خود را مجاز به دخالت نمی‌بیند.

انواع خشونت

خشونت در محیط خانواده به اشکال گوناگون بروز می‌کند. این رفتارها در ابتدایی‌ترین سطح شامل خشونت یا رفتار تهاجمی نسبت به تمامیت جسمانی قربانی یا تهاجم جنسی و روانی است و ممکن است اعمال و رفتاری نظیر هل دادن، لگد زدن، کتک زدن، مشت زدن، سوزاندن، مجروح کردن به وسیله اشیای تیز و برنده و یا قتل به وسیله سلاح را دربرگیرد. اما تهاجم خشونت‌بار مردان موردی است که زنان به‌طور مشخص در معرض آن قرار دارند. نتیجه خشونت جسمی ممکن است از یک کبودی مختصر گرفته تا به قتل رسیدن زن، شوهر و کودک گسترش یابد. در بسیاری موارد، تهاجم فیزیکی ممکن است به هنگام بارداری زن صورت گیرد که به سقط جنین منجر می‌شود. تهاجم فیزیکی غالباً با خشونت جسمی و تجاوز جنسی همراه است. امری که آثار روانی آن احتمالاً وخیم‌تر از تجاوز جنسی از سوی فرد بیگانه است و موجب از بین رفتن اعتماد و اطمینان میان زوجین می‌گردد (زهروی، ۱۳۷۹).

پرخاشگری مجرم در مواردی ممکن است با فکر و برنامه و به صورت جرائمی که مستلزم پرخاشگری جسمانی نسبت به افرادی خاص نیست ظاهر شود و در بعضی موارد مانند قتل، ضرب و جرح، حملات و تعارضات جنسی، کاملاً صریح و روشن باشد (آشوری و معظمی، ۱۳۸۰).

سولیز^۱ به تحلیل پرونده مردانی پرداخته است که به قتل همسر یا معشوقه خود متهم بوده‌اند و برای دفاع از خود به عامل تحریک به عنوان کیفیت مخففة جرم متوسل شده‌اند. لیز^۲ هم چند مورد را نقل می‌کند که مردان با توسل به این شیوه دفاع، اتهام خود را به قتل غیرعمد تغییر داده و به زندان‌های نسبتاً کوتاه‌مدت محکوم شده‌اند. به اعتقاد او، مدارک دال بر وجود تحریک، اغلب مبتنی بر ادعای تأییدنشده متهم و دوستان اوست و غالباً به صدور حکم قتل غیرعمد (یعنی قتل بدون نقشه قبلی) منتهی می‌شود. حتی زمانی که شواهد دال بر وجود نقشه قبلی است، او خاطر نشان می‌سازد که اگر مردی همسر خود را در حین هم‌بستر شدن با مرد دیگری بکشد، می‌تواند با خیال راحت به عامل تحریک متوسل شود و حکم قتل غیرعمد دریافت کند (ابوت و والاس، ۱۳۸۰: ۲۳۱).

1. Soliz

2. Leez

اگرچه ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی^۱ مردان را تنها در صورت مواجهه با خیانت همسر مجاز به قتل همسر می‌داند، اما نتایج تحقیق در مورد همسرکشی در ۱۵ استان کشور نشان می‌دهد در بسیاری از موارد، مردان بدون حصول اطمینان از خیانت همسر و در صورت شکست زناشویی، نافرمانی، عدم تمکین جنسی و حتی سهل‌انگاری در وظایف زناشویی، ممکن است عمداً یا سهواً همسر خود را به قتل برسانند و با تمسک به این ماده قانونی و توسل به عامل تحریک و از دست دادن کنترل شخصی، خود را تبرئه کنند (آشوری و معظمی، ۱۳۸۰).

بسیست درصد قتل‌ها در کل کشور با مسائل جنسی و ناموسی ارتباط دارد. این نوع قتل به چند صورت ممکن است اتفاق بیفتد. در بعضی مواقع زنان شوهرداری که مورد اتهام قرار می‌گیرند، در حین ارتکاب عمل نامشروع مشاهده می‌شوند و به وسیله شوهر یا افراد دیگری به قتل می‌رسند. گاه نیز دختر یا خواهری به دست پدر یا برادران به قتل می‌رسد. هنگامی که دختری با جوان دیگری رابطه نامشروع برقرار می‌کند و این رابطه فاش می‌شود، نوعی سرشکستگی برای اعضای خانواده ایجاد می‌شود که شدت این پدیده در جوامع روستایی و عشایری در مقایسه با جوامع شهری بیشتر است، در نتیجه پدر یا برادر دختر اقدام به قتل او می‌کنند چون می‌دانند که شاکه وجود ندارد یا به سهولت رضایت می‌دهد و آزاد می‌شوند و مشکلی از جهت مجازات نخواهند داشت. این نوع قتل در سراسر کشور وجود دارد و آمارهای رسمی حاکی از آن است که در ۱۳۶۵، حداقل ۲۵ زن و دختر به دست پسرعمو و برادر خود به دلیل وجود رابطه نامشروع به قتل رسیده‌اند (عبدی، ۱۳۶۷: ۴۱).

تفاوت‌های جنسیتی در میان مردان و زنانی که در اعمال خشونت‌های شدید شرکت دارند، در مورد قربانیانی که هدف قرار می‌گیرند و سلاخی که به‌کار گرفته می‌شود، مشخص می‌شود. زنان عموماً همسر، معشوق یا سایر بستگان خود را می‌کشند، در حالی که اغلب مردان دوستان نزدیک یا غریبه‌ها را به قتل می‌رسانند (سیگل و سنا، ۲۰۰۰: ۲۵۰).

تعداد موارد قتل در استان سیستان و بلوچستان در تیرماه ۱۳۷۹، ۲۷۸ مورد بوده است که از این تعداد تنها ۵ نفر به اتهام قتل همسر (زن/ مرد) به زندان افتاده‌اند. این در حالی است که بررسی خشونت خانوادگی در این استان از فراوانی و شیوع این پدیده حکایت دارد. بررسی پدیده همسرکشی در ۱۵ استان کشور نشان می‌دهد ۶۷ درصد قتل مردان به دست همسرشان به علت وجود شخص ثالث (خیانت مرد) بوده و ۳۳ درصد، در برابر خشونت مرد یا حمله ناگهانی یا تهدید به حمله از سوی او، واکنش نشان داده‌اند (آشوری و معظمی، ۱۳۸۰). بدین ترتیب در حالی که اوج خشم و سوء رفتار با زن ممکن است به

۱. ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی: هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می‌تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد، فقط مرد را می‌تواند به قتل برساند. حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است.

قتل زن منجر شود، تهاجم مرد در مواردی دلیل یا انگیزه‌ای برای به قتل رسیدن خود او نیز هست. در مواردی نیز فرزندان خانواده تلاش کرده‌اند تا در حین برخورد و تهاجم زوجین، میانجیگری و دخالت کنند که خود، مجروح، کشته یا عامل قتل مهاجم شده‌اند.

روش پژوهش

پژوهش درباره خشونت خانگی و همسرکشی با روش پیمایشی انجام شده و اطلاعات گردآوری شده با روش‌های آماری توصیفی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. جامعه آماری بررسی خشونت خانگی را ۳۵۰ زن متأهل ساکن استان سیستان و بلوچستان (در سال ۱۳۷۹) که مورد سوء رفتار شوهران‌شان واقع شده و به مراکز درمانی و بهداشتی مراجعه کرده‌اند، تشکیل می‌دهد. جامعه آماری پژوهش همسرکشی مرکب از ۵ نفر زن و مرد (۲ زن و ۳ مرد) محکوم به جرم همسرکشی است.

جامعه مورد مطالعه این تحقیق، استان سیستان و بلوچستان است، استانی که در منتهی‌الیه مرز شرقی ایران قرار دارد و جزو مراکز اولیه تمدن ایرانی به شمار می‌آید. اقوام ساکن در این استان متشکل از بلوچ‌ها، سیستانی‌ها و براهویی‌هاست که از نژاد آریایی و ایرانی هستند. همچنین افغان‌ها که از عناصر جمعیت ایران به شمار می‌روند در سراسر استان سیستان و بلوچستان پراکنده‌اند. علاوه بر این اقوام لوکای بیرجندی، قاینی و کرمانی نیز به تدریج به سیستان مهاجرت کرده‌اند. حدود ۵۰ درصد مردم این استان به علت دور بودن این منطقه از مرکز و بی‌توجهی دولت‌های قبلی در امر سرمایه‌گذاری‌های فرهنگی، از نعمت خواندن و نوشتن محروم هستند و همجواری با کشورهای افغانستان و پاکستان نیز بر مشکلات این استان همچون اعتیاد افزوده است.

یافته‌های پژوهش

مهم‌ترین یافته‌های حاصل از این دو پژوهش در استان سیستان و بلوچستان در پیوند با همسرکشی و همسرآزاری را می‌توان در دو بخش خلاصه کرد.

همسرکشی

با وجود میزان بالای آمار قتل در استان سیستان و بلوچستان (تقریباً همه مرتکبین قتل مرد هستند)، این استان از معدود استان‌هایی است که کم‌ترین فراوانی همسرکشی را (۲ زن و ۳ مرد) نسبت به سایر استان‌ها دارد (جدول ۱).

- میانگین سن زنان (قاتل و مقتول) به هنگام ازدواج ۱۳/۴ سال و میانگین سن مردان به هنگام ازدواج ۲۷/۶ سال و میانگین طول مدت ازدواج ۱۲/۶ سال بوده است که از طولانی بودن مدت زندگی مشترک آنها نشان دارد و بیانگر آن است که پس از سپری شدن حداقل ۱۰ سال نیز زوجین به دلایلی

- نتوانسته‌اند زندگی مشترک را ادامه دهند و با داشتن فرزند یا فرزندان (به‌طور متوسط بین ۳ تا ۵ فرزند) و احتمالاً نداشتن راه‌حل دیگری برای جدا شدن، همسر خود را به قتل رسانده‌اند.
- از نظر وضع سواد، دو نفر از زنان در سطح ابتدایی و سه نفر بیسواد (مقتول) و مردان نیز دو نفر دیپلمه (مقتول) و سه نفر بیسواد بوده‌اند. به این ترتیب ۶۰ درصد جامعه مورد مطالعه (قاتل و مقتول) بیسواد و ۴۰ درصد باسواد بوده‌اند. مقایسه سطح تحصیلات زنان و مردان مؤید بالاتر بودن سطح سواد مردان نسبت به زنان است. امری که با توجه به سن زنان در هنگام ازدواج و شرایط اجتماعی آنان و تبعیض جنسیتی موجود در جامعه مورد مطالعه، توجیه‌پذیر است.
 - در مورد وضعیت اشتغال، تقریباً همگی زنان خانه‌دار بوده‌اند و در مردان یک نفر کارمند بوده و بقیه به کارگری و شغل آزاد اشتغال داشته‌اند.
 - محل تولد زنان و مردان در جامعه مورد بررسی مقتولان روستا و شهر بوده است.
 - از نظر وجود بیماری جسمانی یا روانی، اکثریت مردان اظهار داشته‌اند که از سلامت جسمی و روانی برخوردارند در حالی که شواهد دیگری مؤید اعتیاد آنها بود.
 - مردان همگی مباشرت در قتل داشته‌اند در حالی که همه زنان مشارکت یا معاونت در قتل داشته‌اند.

جدول ۱. همسرکشی در پانزده استان انتخابی برای مطالعه به تفکیک جنس در ۱۳۷۹

کل گروه		مرد		زن		نام استان
درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	
۲۰	۴۳	۱۸	۲۴	۲۱	۱۹	تهران / کرج
۷	۱۵	۵	۷	۹	۸	خوزستان
۷	۱۶	۸	۱۱	۶	۵	مازندران
۴	۸	۲	۳	۶	۵	گلستان
۲	۵	۲	۳	۲	۲	کردستان
۱۱	۲۴	۱۲	۱۶	۹	۸	خراسان
۱۰	۲۲	۱۱	۱۵	۸	۷	آذربایجان شرقی
۷	۱۵	۷	۹	۷	۶	آذربایجان غربی
۶	۱۴	۸	۱۱	۳	۳	گیلان
۲	۵	۲	۳	۲	۲	سیستان و بلوچستان
۱	۲	۲	۲	۰	۰	اردبیل
۲	۵	۲	۳	۲	۲	مرکزی
۱۱	۲۵	۱۳	۱۷	۹	۸	کرمانشاه
۸	۱۸	۵	۷	۱۲	۱۱	فارس
۱	۳	۰	۰	۳	۳	هرمزگان
۱۰۰	۲۲۰	۱۰۰	۱۳۱	۱۰۰	۸۹	کل گروه

انگیزه قتل در کل جامعه مورد بررسی «خیانت» عنوان شده است. مردانی که همسر خود را به دلیل خیانت به قتل رسانده بودند، به علت آنکه اولیای دم نتوانسته بودند نصف دینه مرد را جهت اجرای قصاص بپردازند، در زندان بلا تکلیف مانده بودند (آشوری و معظمی، ۱۳۸۰).

خشونت خانگی علیه زنان

پاسخگویان پژوهش در دامنه سنی ۱۵ تا ۵۰ سال قرار داشته‌اند و میانگین سن شوهران ۳۹/۵ سال است. زنان گروه سنی ۱۶ تا ۳۰ سال، بیشترین میزان خشونت در سطوح متوسط و شدید را تجربه کرده‌اند. میانگین سن زنان ۳۴ سال است که با افزایش سن زنان از میزان و شدت خشونت شوهران علیه خانواده کاسته می‌شود.

بیشترین میزان انواع خشونت با ۵۷/۱ درصد زمانی روی می‌دهد که بین زنان و مردان، ۱۶ تا ۳۰ سال اختلاف سن وجود دارد یعنی بین اختلاف سنی زوجین و خشونت شوهران علیه زنان، رابطه معنی‌داری وجود دارد. هرچه میزان اختلاف سنی بین زن و شوهر کمتر باشد، میزان خشونت شوهر علیه زن نیز کمتر خواهد بود.

میانگین طول مدت ازدواج جمعیت مورد مطالعه ۱۵/۵ سال است که با توجه به اینکه میانگین طول مدت ازدواج در مورد آزمودنی‌های همسرکشی ۱۲/۶ سال بوده است، در ۱۵ سال اول زندگی خطر خشونت و از هم پاشیدگی خانواده وجود دارد اما از آن به بعد از شدت خشونت‌ها کاسته می‌شود. بنابراین می‌توان گفت بین خشونت شوهران علیه زنان و طول مدت ازدواج آنان رابطه معنی‌داری وجود دارد. براساس یافته‌های پژوهش ۵۲/۹ درصد از کل جمعیت مورد مطالعه متولد شهر و ۴۷/۱ درصد متولد روستا هستند. به این ترتیب خشونت شوهران علیه زنان، هم در شهر و هم در روستا اعمال می‌شود.

از نظر تحصیلات، ۶۹ درصد از زوجین تحصیلات دیپلم یا زیر دیپلم دارند، ۲۲ درصد بیسواد یا شرکت‌کننده در نهضت سوادآموزی هستند و حدود ۱۰ درصد مدرک لیسانس و بالاتر از لیسانس دارند. تقریباً ۹۰ درصد زوجین تحصیلات کمتر از دیپلم دارند. بین سواد شوهران و خشونت آنان علیه زنان رابطه معنی‌داری وجود دارد چنان‌که با افزایش میزان تحصیلات شوهران، از میزان خشونت آنان علیه زنان کاسته می‌شود. البته خشونت شوهران علیه زنان، به قشر بیسواد اختصاص ندارد اما میزان آن در افراد تحصیل کرده کمتر است و در مورد همسرکشی احتمالاً تحصیلات بالاتر، سبب حل اختلافات با توسل به راه‌های قانونی و منطقی می‌شود (زهروی، ۱۳۷۹: ۹۲).

داده‌های مربوط به وضعیت اشتغال زنان و مردان حاکی از آن است که ۱۵/۱ درصد از زنان و ۹۲/۳ درصد از شوهران شاغل هستند که در بین مشاغل مختلف، برای زنان خدمات اجتماعی با ۷/۴ درصد و برای شوهران شغل آزاد با ۳۰/۶ درصد دارای بیشترین فراوانی نسبی است (زهروی، ۱۳۷۹: ۹۶-۹۴). با وجود آنکه اطلاعات گردآوری شده نشان می‌دهد که ۸۷/۷ درصد از کل جمعیت مورد مطالعه از

سلامت جسمانی برخوردارند، کتمان اعتیاد، فقر فزاینده در منطقه، دسترسی سهل و آسان به مواد مخدر و شرکت در قاچاق آن به عنوان یک شیوه زندگی، خشونت خانگی در خانواده‌های آلوده به مواد مخدر را با اشکال پیچیده‌ای روبه‌رو کرده و به صورت ابزار نیرومند ستم علیه زنان و دختر بچه‌ها اعمال می‌شود.

نزدیک به ۷۷ درصد از پاسخگویان، یا در خانواده خود شاهد روابط خشونت‌آمیز والدین با یکدیگر بوده‌اند یا خود قربانی خشونت والدین یا افراد ذکور خانواده شده‌اند و فقط ۲۳/۱ درصد از پاسخگویان در خانواده شاهد روابط گرم و نزدیک والدین بوده‌اند. با توجه به جایگاه زنان و سلطه فرهنگ مردسالاری که در آن، زن موجودی ضعیف تلقی می‌گردد، در غیاب پدر، پسر بزرگ خانواده سرپرستی خانواده را بر عهده می‌گیرد و زنان پس از ازدواج کاملاً مطیع و تحت امر شوهر هستند. بنابراین، براساس نظریه یادگیری اجتماعی، احتمال پذیرش خشونت شوهران، در مورد زنانی که در خانواده خود شاهد خشونت والدین بوده یا خود مورد خشونت پدر و مادر قرار گرفته‌اند، بیشتر است، چنانکه احتمال اینکه مردانی که شاهد خشونت در خانواده خود بوده‌اند، در بزرگسالی مرتکب خشونت علیه همسرانشان شوند، بیشتر است. میزان رضایت از زندگی زناشویی نزد پاسخگویان متفاوت بوده اما ۳۸/۹ درصد از پاسخگویان از زندگی زناشویی خود ناراضی بودند. با توجه به ضریب همستگی پیرسون، بین میزان رضایت زنان از زندگی زناشویی و خشونت شوهران علیه زنان، رابطه معنی‌داری وجود دارد.

براساس اظهارات پاسخگویانی که رفتار خشونت‌آمیزی نسبت به همسران خود داشته‌اند، علت خشونت شوهران در ۴۶ درصد موارد، کوتاهی همسر در انجام وظایف خود، ۲۴/۶ درصد فقر شوهر و ۲۱/۱ درصد دخالت اطرافیان بوده است. رابطه بین علت خشونت شوهر و خشونت شوهران علیه زنان نیز معنی‌دار است. بنابراین می‌توان گفت که کوتاهی زن و شوهر یا یکی از آنان در ایفای نقش‌ها و رعایت حقوق یکدیگر و همچنین دخالت ناروای اطرافیان زن و شوهر و فقر و اعتیاد شوهر، احتمال اعمال خشونت شوهران علیه زنان را افزایش می‌دهد. همچنین در شوهرانی که سابقه بازداشت یا محکومیت کیفری یا اعتیاد دارند، نسبت به دیگران، احتمال ارتکاب خشونت علیه زنان بیشتر است.

در بررسی دلایل افشا نکردن خشونت شوهران علیه زنان، معلوم شد که بیشتر زنان، به دلیل ترس از دست دادن فرزند (۳۳/۱ درصد) از افشای خشونت خودداری کرده‌اند. بیشترین نسبت زنان مورد مطالعه یعنی ۲۶/۶ درصد با گریه کردن و کمترین نسبت آنان با ۲/۶ درصد با شکایت به مراجع انتظامی در مقابل خشونت شوهران عکس‌العمل نشان می‌دهند.

بدرفتاری مردان با همسران خود، آثار جسمی و عاطفی و روانی کوتاه‌مدت و بلندمدت و خیمی بر زنان و کودکان برجای می‌گذارد. میان علائم مشکلات فردی و اجتماعی، اضطراب از جدایی با ۳۰/۹ درصد و از میان ناراحتی‌های جسمی، ابتلا به سردرد با ۳۶ درصد، بیشترین نسبت را دارند. همچنین

بدرفتاری با فرزندان با ۳۰/۳ درصد از عمده‌ترین مشکلات رفتاری، و بی‌قراری و بی‌خوابی با ۱۶ درصد و غمگین بودن با ۱۸/۲ درصد، در شمار ضربه‌های روحی هستند.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که خشونت شوهران علیه زنان در خانواده، گرچه امری رایج است اما در سطوح پایین‌تر تحصیلی شایع‌تر می‌شود. خشونت علیه زنان، یک مشکل عمیق اجتماعی است که از درون نظام خانوادگی مردسالار برمی‌خیزد، نظامی که در آن اقتدار شوهر بر زن به پدید آمدن نوع خاصی از مناسبات قدرت در زندگی زناشویی و جایگاه فرودست برای همسر و مادر می‌انجامد و ضرب و جرح زنان شوهردار و وسعت دامنه خشونت مردانه علیه زنان را از نظرها پنهان می‌دارد.

تحقیق در استان سیستان و بلوچستان نشان می‌دهد که زنان به علت فشارهای سنتی با خشونت خو گرفته و معمولاً هم در خانه پدر و هم در خانه شوهر تحت سلطه هستند. یکی از عوامل مهمی که خشم مرد را علیه همسرش برمی‌انگیزد آن است که زن به نحو مطلوب به وظایف زناشویی خود عمل نمی‌کند، مثلاً خانه پاکیزه به نظر نمی‌رسد، غذا به موقع حاضر نیست یا وفاداری جنسی زن مورد شک و تردید است. مردانی که زنان خود را کتک می‌زنند، می‌کوشند رفتار آنها را کنترل کنند و از آنها توقع دارند در خانه بمانند و تنها بیرون نروند.

خشونت در خانواده امری خصوصی به حساب می‌آید و غالباً بخشی از زندگی افراد را تشکیل می‌دهد. از این رو زنان خشونت‌دیده به ندرت به جایی متوسل می‌شوند و معمولاً از مراجعه به مراکز قضایی خودداری می‌کنند، زیرا از واکنش مردسالارانه‌ای که با آن روبه‌رو خواهند شد آگاهی دارند. زنان خشونت‌دیده غالباً خود را سرزنش می‌کنند و این مسئله را مشکلی فردی می‌پندارند.

به این ترتیب بسیاری از زنان، با وجود ناراضی‌تاری از زندگی، از دست دادن اعتماد به نفس و احساس بی‌کفایتی شدید، به دلایلی از قبیل وابستگی اقتصادی به شوهر، ترس از تنهایی و از دست دادن فرزندان، امید به بهبود روابط، فقدان حمایت اجتماعی و رعایت آداب و سنن فرهنگی مبنی بر اینکه زن پس از ازدواج، مسئول کیفیت روابط ازدواج است، مجبور به ادامه زندگی با همسر آزارگر خود هستند. از سوی دیگر، جامعه از کسانی که به زندگی مشترک ادامه می‌دهند حمایت می‌کند و کسانی را که رابطه مشترک را ترک می‌کنند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. اگر آداب و رسوم و سنن قومی و نژادی در خصوص ناپسندیده بودن جدایی و طلاق را در نظر بگیریم، آنگاه تحمل آزار همسر تا حدودی قابل توجیه می‌شود.

باید در نظر داشت که آداب و سنن سنتی و قبیله‌ای در شروع، تشکیل و ادامه ازدواج، از عناصر اساسی زندگی مشترک هستند و باور به پدیده مردسالاری، روابط چندهمسری، ازدواج در سنین پایین، ازدواج‌های از پیش تعیین‌شده، بیکاری زنان و وابستگی اقتصادی آنان به شوهران، سواد پایین، ناآگاهی از

حقوق قانونی زن در دفاع از خود و ... از مسائل رایج در خانواده‌هاست. بنابراین پدیده خشونت علیه زنان در استان سیستان و بلوچستان قابلیت افزایش دارد (زهروی، ۱۳۷۹).

با آنکه تعداد موارد قتل در استان سیستان و بلوچستان بسیار بالاست، تعداد موارد همسرکشی در سطحی پایین گزارش شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که عبور کاروان‌های قاچاق مواد مخدر و آدم‌ربایی و اختلافات قومی و قبیله‌ای، از مهم‌ترین علل قتل در این منطقه است. اقشار بومی در بسیاری از روستاها و قبایل چادرنشین، جرایم و حتی قتل‌ها را به طریق میانجی‌گری و ریش‌سفیدی در بین خود حل و فصل می‌کنند و اجازه طرح آن را در مراجع انتظامی و قضایی نمی‌دهند. پس در مورد همسرکشی نیز در بسیاری از موارد به همین طریق عمل می‌شود، به‌ویژه آنکه ازدواج‌ها غالباً فامیلی است. علاوه بر این، به دلیل تعصب شدید مردم نسبت به مسائل ناموسی و حساسیت شدید به حفظ کیان خانواده و مجازات سریع زنان خیانت‌پیشه، کمتر زنی جرئت خیانت به همسر را دارد. از سوی دیگر، اکثریت اهالی این استان سنی مذهب هستند و در صورتی که زن و مرد از هم کراهت داشته باشند، از یکدیگر جدا می‌شوند. در نتیجه، همسرکشی کمتر مورد پیدا می‌کند.

به هر حال بروز خشونت خانوادگی به سبب وجود آن دسته از ارزش‌های فرهنگی که بر حرمت و استقلال کانون خانوادگی تأکید دارند، مورد چشم‌پوشی قرار گرفته و به این ترتیب عوامل خارج از محیط خانواده از دخالت در مسئله منصرف می‌شوند یا در صورت دخالت، سعی در برقراری توافق و آشتی میان طرفین دارند.

از سوی دیگر، عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، به صورت به هم پیوسته، ساختاری پدید آورده‌اند که در آن ضعف اقتصادی زنان با آسیب‌پذیری آنان در محیط خانه ارتباط یافته است. وضعیت اخیر به نوبه خود با فقدان قدرت و ناتوانی زنان در کل نظام اجتماعی و در مواجهه با مردان به طور اعم، مربوط شده و بدین ترتیب به پذیرش ضمنی بدرفتاری در خانه از سوی جامعه انجامیده است.

این آسیب‌ها، هم برای شخص، هم برای خانواده و هم برای جامعه بسیار سنگین و غیرقابل تحمل هستند و مهم‌ترین اثر آنها، نهادینه شدن ساختارهای اجتماعی است که زنان را به لحاظ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پایین‌تر از مردان و وابسته به آنان نگاه می‌دارد، ساختاری که به وسیله تداوم خشونت خانوادگی تحکیم می‌شود.

به علت اهمیت موضوع، پژوهش حاضر، پدیده خشونت اجتماعی، خشونت خانوادگی و همسرکشی را به عنوان مشکلات وابسته به هم در نظر گرفته است چرا که با توجه به هریک از این پدیده‌ها می‌توان به علل وجودی و تداوم آنها دست یافت.

منابع

- آشوری، محمد و شهلا معظمی (۱۳۸۰) همسرکشی و انگیزه‌های آن (تحقیقی در ۱۵ استان کشور)، مؤسسه تحقیقات علوم جزیایی و جرم‌شناسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

- ابوت، پاملا و کلر والاس (۱۳۸۰) *جامعه‌شناسی زنان*، ترجمه منیژه نجم‌عراقی، تهران: نشر نی.
- استور، آنتونی (۱۳۸۲) *نسل‌کشی و انگیزه ویرانگری در انسان*، ترجمه پروین بلورچی، تهران: نشر روایت.
- رئیس‌سرشنیزی، امرالله (۱۳۸۱) «خشونت علیه زنان و عوامل مؤثر بر آن»، *پژوهش زنان*، ش ۳، ص ۴۵-۶۶.
- رفیعی، حسن (۱۳۷۳) «برمودای خشونت»، *ماهنامه ساله*، س ۴، ش ۱۷.
- زهروی (۱۳۷۹) *خشونت علیه زنان در استان سیستان و بلوچستان (تحقیقی در ۵ استان و جنوب شهر تهران)*، ناظر ملی طرح: مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری.
- عبدی، عباس (۱۳۶۷) *مسائل اجتماعی قتل در ایران*، تهران: جهاد دانشگاهی.
- فوکو، میشل (۱۳۷۸) *دانش و قدرت*، ترجمه محمد ضمیران، تهران: هرمس.
- کاپلان و سادوک (۱۳۷۸) *خلاصه روان‌پزشکی*، ترجمه رفیعی و رضایی، تهران: نشر ارجمند.
- هام، مگی و سارا گمبل (۱۳۸۲) *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*، ترجمه فیروزه مهاجر و نوشین احمدی خراسانی، تهران: نشر توسعه.
- ولد، جرج، توماس برنارد و جفری اسپینس (۱۳۸۰) *جرم‌شناسی نظری*، ترجمه علی شجاعی، تهران: سمت.
- نازپرور، بشیر (۱۳۸۱) «همسرآزاری»، *پژوهش زنان*، ش ۳، ص ۲۵-۴۳.

Gelles, R. and M.A. Straus (1988) *Intimate Violence: The Causes and Consequences of Abuse in the American Family*, New York: Simon & Shuster.

Moyer, I. (2002) *Criminological Theories*, Sage Publications.

Siegel, L. and J. Senna (2000) *Juvenile Delinquency*, Wadsworth.

مؤلف

شهلا معظمی: عضو هیئت علمی مؤسسه مطالعات جرم‌شناسی دانشگاه تهران
پست الکترونیکی: shahlamozami@yahoo.com.fr

